

مراغه انتاری

ولایتده ودرسماتده محل
اقامتیه کوندرلک اوزره
سنه لکی ۷۰ اتی ایلی ۴۰
غروشه در اداره خانه دن
التمق اوزرم سنه لکی ۵۰
اتی ایلی ۳۰ غروشه در.
آونه لر سنه ابتداسندن
یعنی الی اوجینی نومرو دن
اعتبارا برسنه لک ویاخود
التمق اوله رق قید
اولور.

سرمه لک خنک

محل اداره سی

باب عالی جوارنده ابو.
السعود جاده سنه محمود بک
مطبعه سیدر.
امور اداره و تحریریه متعلق
خصوصات ایچون محمد رضا
افندی نامه مراجمت
اولفیلدر درج اولفیان
اوراق اعاده اولغاز.
اداره خانه جمعه دن ماعدا
هر کون آجقدر.

مقالات علمیه و فنیه لک واسطه انتاری، کلزار ادیانک مجلیه آثار بر

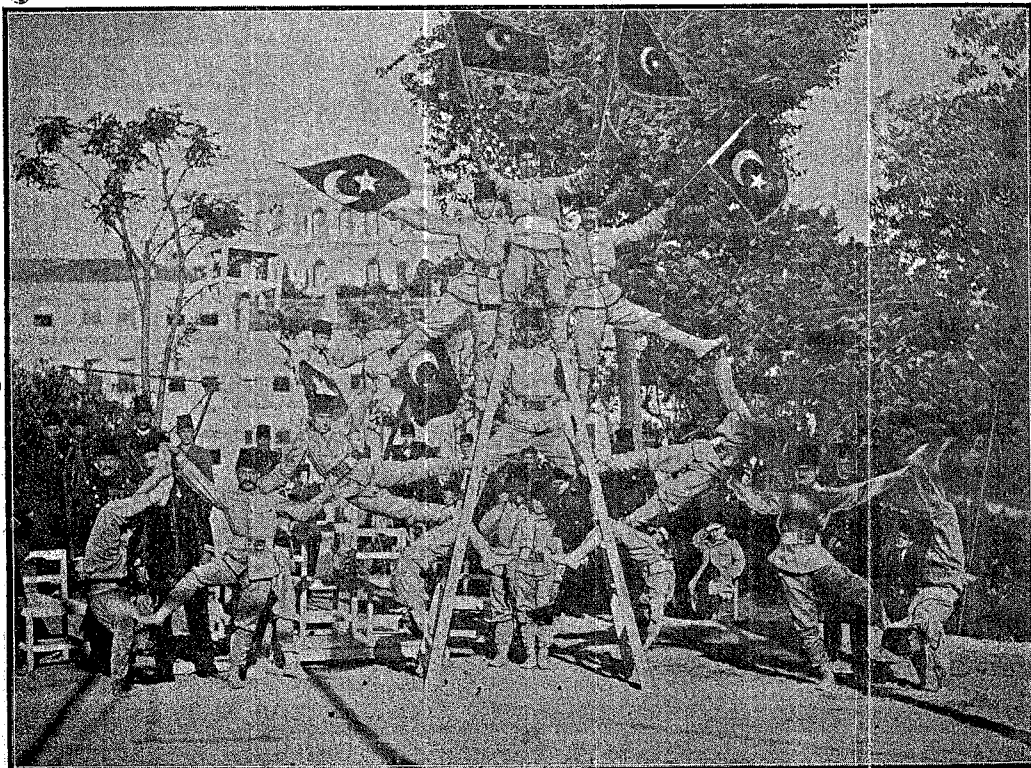
Directeur Mehmed Riza

مدبری: محمد رضا

نومرو ۷۵

سر محردی: توفیق

نسخه سی ۵ پاره یه در



جمله مؤسسات حکمت ابات حضرت خلافتنا هیدن اولان اعانه سرکیننده مکاتب عسکریه شاهانه طلبه سی افندی لر طرفلرندن اجرا اولان ژیمناستیک تعلیم لر

Exercices gymnastiques exécuté par les élèves militaires dans le jardin de Bazar de charité

مثال اوله رق ایراد اولیور .

مؤخرأ بوگله نك مباحث ادبيه ده توالی
ایرادی هب او اساسه بناء وقوعه
گلشدر .

صفا بلك بو بایده (... تکرار تکرار
ضربته مثال اوله رق ایراد اولونه اولونه ..)
دیمسی حقیقت ماده دن کلیاً بی خبر اولدیغنی
کوستر برضربه در .

اسماعیل صفا بلك — تنقیدات نامیله
عالم ادبیاتده اجرا ایده جکی سیر و تماشا
انساننده قولنه کجه جکفی سویلدیکی رفیقنک
کندیسی بو کبی مضحکه لردن ده محافظه
ایده جک بر صاحب اقتدار اولمسی میرومالیه
خیر خواهانه توصیه ایلرز .

مسین هاشم

(شیخ سعدی) حقنده کی منظومه اوزرینه
بعض مطالعات

شاعر آنسه زبانه عاكف بك افندی به
۱۵ مارت ۱۳۱۴

مابعد

دین حضرت (فضولی) کی مصائبین
ذوق بیله آلیز . « اشد البلاء علی الانبیاء ثم
علی الاولیاء ... » « حکمت عالیله سجه »
« کم مایلرک جوری آچار جوهر ذاتی ،
« اسرله تراشیده اولور پیکر الماس . »
فکرینه مکب اوله رق ،

« بر دند پیبران و پاکان
« ازبی ادبان جفای بسیار ...
« دل تنک مکن که بتک وسندان
« پیوسته درم زنند و دینار ،
« قدر زر و سیم کم نکردد ،
« و آه ن شود بزرک مقدار . »

دیر ، مصیبت و جفائی موجب صفوت و صفا
بیلیز .

سیاست دینان حیات و سلامت امک
اک خفی اسرارینی اک جلی بر اسلوب بدیع
ایله کسوه پوش بیان ایدن بو حکیم بلیغ ،
کندی فکر خصوصیتی ایچنده معتدل بر
عدو سلاح ، کندی مسلك خصوصی دائره .

انسان طائلی طائلی اوجاع و آلام ایچنده
کویا که شو عالم سفیل فاندین بر عرش عالی
باقی به طوغری سوزولوب کیدر .
« جان من ، جان من فدای توباد ،
« هیچت از دوستان نیاید یاد ؟ »

« یاران کجاوه غم ندارند
« از منقطعان کاروانی ،
« ای ماه محفه سر فرو دار ،
« تا حال پیسادکان بدانی ! »

« کردست دهد هزار جانم ،
« در پای ميسار کت فشانم .
« آخر بسم کذر کن ای دوست
« انکار که خاک آستانم !
« هر حکم که بر سرم برانی ،
« سهل است زخوشتن مرا نم .
« تو خود سر وصل مانداری ،
« من عادت بخت خویش دانم .
« هیات که چون تو شاهبازی ،
« تشریف دهد باشیانم !
« کرخانه محقر است و ناریک ...
« بر دیده روشن نشانم !
« آخر ، منم و تو دوست بودیم ؟
« عهد تو شکست و من همام ! »

« دیدم کل تازم چند دسته
« بر کندی از کیهان بسته ،
« کفتم ، چه بود کیهان ناچیز ،
« نادر صف کل نشیند او نیز !
« بگریست کیهان و گفت ، خاموش ...
« صحبت نکند کرم فراموش .
« گر نیست جمال ورنک و بوم ،
« آخر ، نه کیهان باغ اویم ؟ »

بارچه لری او قویان بر صاحب عرفانی متأثر
ایتدیک قدر متفکر ایتزمی ؟ عشقی سوزشله
مزج ایتمک ، صوکرده بومز و جی یاغش
ازلش قیلره مرهم حضور ایلمک حضرتک
مخصوصات کالندندر .

« بیک ناله شهری بهم برزنند
من پتنده اولوب ، کندیسنک

سند متین بر مرد صالح و صلاحدر . کویا که
زمانزده صلح مسلحک ، بلکده سلاحک
علیمنده اداره افکار ایدن انسانیت پرورانه
کندیسی تا آلتی بو جوق عصر اولندن الهـ
ماده بولمشدر .

دقایق جدالك او قدر انواعنی بیان بویله
بر عبد قادرك ،
« با چون خودی در افکن ، اگر بچمی کنی ،
« ما خود شکسته ایم ، چه باشد شکست ما !
« دیه عجز کزینکی اختیار ایتهمسی نه اوز که
پر حکمتدر ! بو اوز که حکمتی اختیار
ایتدیکندن طولانی ،

« که فکرش بلیغست و رایش بلند ...
« درین شیوه زهد و طامات و پند
« دیه صورتا تقدیرده بولمقله برابر ،

« نادر خشت و کویال و کرز کران ،
« که این شیوه ختم است بر دیگران !
« دیه رک استخفافه جرأت ایدن بر هرزه و کیله
قارشی ایسته سه — (فردوسی) طرزنده ،
« بر آشف برسان شیر زیان ،
« یکی تیغ تیزش بزد بر میان

کبی — طمطراقی شیلده یازم بیله جکفی
بیان ایله ،

« ندانک مارا سر جنک نیست
« و کر نه مجال سخن تنک نیست

دیمشدر . حضرت تجاوز ایدنلره قارشی
بیله — کسکلری مفتون ایدن — بر
ملایمت حکیمانه ایله سوزسولمیش ، شکایتی
هب رقتله ، لطافتله مزج ایدرک شدت
لسانی ،

« دلم شکستی و رفی خلاف شرط محبت ...
« باحیاط رو اکنون که آبکینه شکستی !
« پرده سندن یوکسکه چیقار مامشدر .

او قویانلری بعضاً خفی خفی کوزیاشلری ،
مهم مهم کوکل سوزشلی ایچنده براققله
برابر بر تائر متفکرانه ایله بر سکون خاطره
مظهر ایتمک (سعدی) نک آثار عاشقانه سته
ویرکیدر . پیر نزاهت کسرتک محصول غرام
و سوزش اولان اشعار حزینی اوقود بجه
کوکل خوفدن ، قوردن انسالخ ایدرک
توکل ایله ، رضا ایله کسب صفا ایلر ؛

« حریفان خلوت سرای الست ،
« بیک جرعه تانفخه صور مست .
دیه تعریفه چالیشدینی ارباب عشق وصفانک
حالری ،

« سمندر چه داند عذاب الحریق ؟ »

یا خود ،

« تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی ؟ »
حالندم بولسان ناخنکابه بیله وجد بخش
اولمازمی ؟ کویاکه (فضولی) ،

« دشت و صحرا سنده صد لیلی و مجنون جلو ساز ،
« کوهساری اوزره بیک فرهاد شیرین باده خوار »
یدی (سعدی) نك وادی ، ماشقانه سی
حقندم سونلمشدر !

عجم عرفاسنه کوره (سعدی) نك اك
زیاده اختصاص کوستردیکی (غزل) در .
حتی مولانا (جامی) « او ، قدره متغزلاندر ،
کندیسندن اول غزل وادیسندم کیمسه -
او کی - سوق سمند طبع ایتمه مشدر »
دیمشدر . فقط حضرتک بزده کی تمیزی
حقیقی بر لسان وجد ایله ، عشق برطور
حکمت ایله یازماسی جهته در . مع هذا
(غزل) دن (غرامیات) مقصود ایسه
غزل شکندم اولسون ، اولماسون غرامیاتی
شوق انکیز دکل ، بلکه شورانکیز اولدیقندن ،
کندیسنک هر زمان قدوه متغزلان اولماسی
تسلیم ایدمک لازم کلیر .
برطرفدن ،

« کر کزندن رسد زخلق ، مرنج
« که نه راحت رسد زخلق ، نه رنج ،
« از خدا دان خلاف دوشمن و دوست ،
« که دل هر دو در تصرف اوست .
« کر چه تیر از کان همی کدرد
« از کاندار بیند اهل خرد .
« دیمکه برابر دیگر طرفدن ،

« رزق اگر چندبی کان برسد
« شرط عقل است جستن از درها ،
« ورچه کس بی اجل نخواهد مرد
« تو مرودر دهان از درها

« دهرک مبحث نازک جبر و قدری ، بارلاق
تمشیلرله ، فقط خیره بخش عیون ارباب ایقان
اولیه جق صورتده ، زینت کرسی تحقیق

ایدن نحریر کا ملک (بوستان) ده یازدینی
« یکی روپی دیدی دست و پای
« قمره سی حقا که امثالی آز کورلمش بر
مثال دقیقه در . قدرتی ، تحملی اولوبده
توکل نامه شویله او طوروب خلقه کنیدی
بسله دن ارباب تزویر و قنوری ،

« برو ، شیر درنده باش ای دغل
« میندار خودرا جور و باه شل ! »

« چوشیر آن که را کردن فر به است ،
« کرافتد جور و به سک از وی به است ! »

« نان از برای کنج عبادت گرفته اند
« صاحب دلان ، نه کنج عبادت برای نان ،

« خوردن برای زیستن و ذکر کردن است ،
« تو ، معتقد که زیستن از بهر خوردن است ! »
دیه شدله نقیض ایتمشدر .

تقوای محیجک اولیه قوری نمایشله
ظاهری تابشله اولمایه جفتی ، بونکله برابر
ماسوانک بر صوفی صافی ایچون مانع قطع
مراتب اولاجفتی ،

« آن که چون پسته دیدمش همه مغز
« پوست بر پوست بود همچو پیاز ،
« پارسایان روی در مخلوق ،
« پشت بر قبله می کنند نماز ! »

« ای درونت برهنه از تقوی ،
« وز برون جامه ریاداری ،
« برده هفت رنگ در بگذار ،
« نوکه در خانه بو ریاداری ! »

« بلای زین جهان آشوبتر نیست ،
« که رنج خاطر است از هست ورنیست ... »

« هر که هست از فقیه ویر و مرید
« وز زبان آوران بلك نفس ،
« چون بدنسای دون فرود آمد
« بعسل در بناند همچو مکس .
« طرزنده جایجا اثبات ایدرک ، حرصه ،
« ریایه تقوی سوسی ویرنری داتما ترذیل ایلمش

فقط بو ترذیلی بزده اولدینی کی

« بورایی قوده صوفی شو کوچک مندو کچ ،
« طرزنده زوزکله بو غمامشدر .

« ماسوادن انقطاع نه دیمک اولاجفتی ،
« چون بنده خدای خویش خواند ،
« باید که بیجز خدا نداند . »

مابعدی وار
اسپارطلی

م . م . م

(ابن الامین محمود کمال) بک افندیکنک
(درخشان) عنوانی حکایه سندن مفرز !

..... تبدیل هوا ایچون انتخاب
اولنسان محل (یقه جق) ایدی . اوراده
کال یاس ایله بر عالم انزوایه چکیلدم که صوک
بهار کده اک حزن بردمی ایدی .

« بو حزن طبیعی ، محزون کوکله انبساط
ویرردی . بنم کی مایوس عشق اولان
برچوق بدبختلرده شوسکون زار لطیفده
کندیلرینه مایه تسلی ارارلردی .

طلوع و غروب دملرنده .. علی -
الخصوص مهتاب عالم لرنده سینه سوزان
محبت ، بر هزار سودا پرور کی طاغلرده ..
اورمانلرده فریاد ایدرلردی .

بری (.....) ک

« چکه مزکن بو قدر چله کرم و سردی
« فلکک جوری اونوتدردی بکا هر ددی
« کلد یکم عالم بالا نه مبارک یردی
« شمدی بو خاک مذلتده پریشان اولدم
« عالم کلد یکمه بن ده پشیمان اولدم »

بری ناجی مرحومک :

« باغلانوب زلف هزاران تابنه

« عبرت اولدم آه عشق اربابنه »

بردیگری ده نوری بکک :

« یرده چیچکلر بتون خنده کک آتاریدر
« کوکده کونش وجهکک معکس انواریدر
« قارشیکی اورمان ایسه عشقکک اسراریدر
« هبسی سنی سویلیور ترک ایدم بویری »
« شریقلرینی او درجه حزن بر ادا ایله ترنم